

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoo.cn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۰۵۱۱ تماس حاصل نمایید

« بسمه تعالی »

تحقیق تاریخ

نام دبیر: جناب آقای شیروانی

محققان: روزبه یزدچی و ساسان یزدانی

منبع: کتاب قله‌های قدرت

بهار ۱۳۸۵

تمام نیک و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه را ورق و دفتری و دیوانی است

هویدا و وزیرانش

در اواخر سال ۱۹۶۸ میلادی (۱۳۴۷ شمسی) پیش‌بینی افکار عمومی در کشور چنین بود که (هویدا) به زودی از صحنه سیاسی کنارگذاشته خواهد شد، زیرا ناسازگاری‌هایی که به تدریج در داخل هیئت دولت و همچنین در خارج از آن ریشه بسته بود ظاهر می‌شد.

از همه مهم‌تر آن که چند وزیر حاضر در دولت هم به رقابت با یکدیگر و نیز با نخست‌وزیر برخاسته بودند و با وجود آنکه دوست هویدا بودند ولی خود را کاندیدای نخست‌وزیری کرده و هر کدام هم تک‌روی‌هایی داشتند.

در کتاب ابوالهول پارسی که به زبان انگلیسی تالیف گردیده، دکتر عباس میلانی با استناد به مدارک و اسناد و مصاحبه‌هایی که در اختیار داشته در صفحه ۲۴۲ می‌نویسد:

دو وزیر حاضر در کابینه‌ی هویدا که داوطلب پست نخست‌وزیری بودند و از هیچ کوششی در رسیدن به آن مقام فروگذاری نداشتند عبارت بودند از:

اول- جمشید آموزگار که خود سال‌ها در کابینه‌ی هویدا وزیر بود.

دوم- هوشنگ انصاری که کوشش فراوانی می‌کرد تا راه نخست‌وزیریش را هموار نماید.

در کتاب «سرمآمدان یا نخبگان ایران و تقسیم قدرت قبل و بعد از انقلاب ایران» که وسیله‌ی مقامات آمریکا تهیه گردیده و براساس گزارش‌های «سیا» تنظیم شده زیر کد

نمره‌ی ۳۵۱۰ آمده است:

«آموزگار مردی بود سرد و گرم چشیده، سال‌ها در مقامات مختلف به خدمت دولتی اشتغال داشت و در محافل سیاسی و اقتصادی شخصیت موجهی بود، پادشاه هم با دیدی دگرگونه به او نگاه می‌کرد، شخصیتی بود جدی، پرکار، اقتصاددان، ولی تندخو و عصبی. انصاری به عنوان تکنوکرات شناخته شده بود، با استعدادی که در زمینه‌های مختلف از خود بروز می‌داد خیلی زود راه ترقی خویش را باز کرد، به ویژه در مسائل نفت که مورد علاقه‌ی پادشاه بود گزارش‌های روشنی تهیه می‌نمود که وسیله‌ی تثبیتش در مقام وزارت و سپس مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران گردید.»

توضیح: آموزگار همچنان که در کتاب نخبگان ایران آمده سال‌ها مراتب اداری را در زمینه‌های مختلف طی کرده بود و استعداد خویش را به ویژه در امور اقتصادی نشان می‌داد و مهمترین امری که آموزگار را در بین رجال عصر پهلوی کاملاً ممتاز و مشخص می‌کرد آنکه با وجود دوران طولانی که در مقامات مختلف بود، ظاهراً هیچ شائبه‌ی آلودگی مالی پیدا ننمود.

هوشنگ انصاری در یک برخورد و تصادف، در زمانی که در ژاپن ماموریت داشت مورد توجه پاره‌ای از مقامات قرار می‌گیرد، بدون آن که سلسله مراتبی را در خدمات دولتی طی کرده باشد به سرعت به وزارت رسید و شایعاتی هم درباره‌ی ترک خدمتش از شرکت ملی نفت در روزهای بحرانی کشور بر سر زبان‌هاست که هنوز روشن نشده است. هویدا بین این دو وزیر با سایر وزرا فرق بسیار می‌گذاشت، به طوری که بین مردم آن دو نفر به «سوپر وزیر» معروف شده بودند.

دکتر میلانی در صفحه‌ی ۲۴۳ کتاب ابوالهول پارسی می‌نویسد: «آن دو نفر نخستین وزرایی بودند که بی‌اعتنا به مسئولیت نخست‌وزیر و نقش مسئولیت مشترک وزرا مستقیماً به نزد شاه می‌رفتند و گزارش‌های خویش را ارائه می‌نمودند»، که متأسفانه سهل‌انگاری شخص نخست‌وزیر درباره‌ی رفتار آن دو به اصطلاح سوپروزیور سایر وزرا را هم وادار به چنان اقدامی می‌نمود، یعنی ویروس قدرت‌طلبی از راه ناصحیح به سایرین هم سرایت کرد و موجب شد تا هر یک از وزرا به محض آنکه فرصتی می‌یافت گزارش ویژه‌ای را بهانه قرار می‌داد و خود را به دربار می‌رساند و پس از آنکه فرصتی می‌یافت گزارش ویژه‌ای را بهانه قرار می‌داد و خود را به دربار می‌رساند و پس از آنکه نظر موافق پادشاه را به گزارشش جلب می‌نمود، فرمان یا دستوری را که لازم بود مستقیماً دریافت می‌کرد و آن وقت برای آن که موقعیتش را به رخ سایرین بکشد قضیه را در نشست هیئت دولت طرح می‌کرد و پس از خواندن گزارشش نظریه‌ی پادشاه را نیز اعلام می‌نمود که با چنین وضعی دیگر مطرح شدن مسئله در هیئت دولت به عنوان یک امر جدی و قابل بررسی به کلی منتفی می‌گردید، زیرا هیچ یک از وزرا یا کارشناسان قدرت و جرأت نمی‌یافتند که با چنان طرحی مخالفت کنند و یا نظری ولو با عنوان کارشناس خلاف دستور پادشاه بیان نمایند، زیرا در آن سال‌ها تجربه نشان داده بود که سخن گفتن برخلاف نظر و عقیده‌ی پادشاه چه عواقبی در پی دارد که «حداقل مجازاتش خانه‌نشینی بود».

دکتر میلانی می‌نویسد: هویدا غالباً از چنین وضعی که پیش آمده بود مکدر و مغموم می‌شد اما «دیگر نه کاری از او بر می‌آمد و نه قادر بود به پادشاه متذکر بشود که چنین

روشی تمام امور کشور را از مسیر صحیح منحرف می‌نماید». جالب آن بود که هر گاه اقدام صحیحی انجام می‌گرفت، یا پروژه‌ای به موقع به ثمر می‌رسید، یا آنکه طرحی باب نظر پادشاه تهیه شده بود، وزرای دولت بدون اطلاع نخست وزیر، مستقیماً نزد پادشاه می‌رفتند و مورد را به نظر ایشان می‌رساندند. اما، به محض آنکه در یک امری اشکالی تولید می‌شد یا امر خاصی مانع از اجرا قضیه می‌گردید، دیگر جرات نمی‌کردند به پادشاه مراجعه کنند تا برای رفع مشکل چاره اندیشی بنمایند، سریعاً خود را به دفتر نخست‌وزیر می‌رساندند و از هویدا می‌خواستند که در حل مسئله به ایشان کمک نماید، و این امر برای هویدا دردسر بزرگی شده بود، زیرا گاهی در مقابل مسائلی قرار می‌گرفت که از بن و ریشه با انجام آن امر مخالف بود، و یا آن که اشکالات روشن قانونی و حقوقی داشت، در عین حال چون امریه پادشاه به آن الصاق بود ناگزیر می‌شد تا به هر کیفیت در رفع اشکال کوشش نماید در غیر آن به شاه وانمود می‌کردند که هویدا مخالف نظریه پادشاه می‌باشد.

دکتر میلانی می‌نویسد: طبیعتاً چنان رویه‌ای موجب شده بود که نخست‌وزیر:

اولاً- به موقع در جریان بسیاری از امور قرار نگیرد، و بی‌اطلاع بی‌خبر بماند.

ثانیاً- برای رفع مشکلات دست به اقداماتی بزند که نه مورد پسند خودش بود نه با موارد جریانات روز همخوانی داشت.

بسیاری از رجال و زعمای ایران اعتقاد داشتند که «سر بقای طولانی هویدا» در سمت نخست‌وزیری همین روش ناصحیحی بود که هویدا به خاطر خوش آیند پادشاه بر خودش تحمیل کرده بود.

و چنان که بر هیچ‌کس پوشیده نمانده، پادشاه علاقمند بود در تمام زمینه‌های امور کشور به جای «هیئت دولت، مقامات ذیصلاح، کارشناسان و مشاوران، نخست‌وزیر» شخصاً تصمیم بگیرد.

در پاره‌ای از کابینه‌ها که آخرین آن نخست‌وزیری دکتر امینی بود پادشاه با احتیاط و با رعایت در امور مداخله می‌نمود، ولی پس از آن تا زمانی که بحران سراسر کشور را فرا گرفت، وی خود را تنها مرجع صاحب صلاحیت در همه‌ی امور می‌شناخت و تا آخرین روزها این روش را برای پیشبرد امور موثرترین می‌دانست و متأسفانه بله بله گویانی هم که اطراف او قرار داشتند جز تعظیم و دست‌بوسی کاری دیگر را نمی‌شناختند.

هویدا که تصور می‌کرد «رئیس یک شرکت تعاونی سیاسی» می‌باشد، با چند تن از همان سوپر وزرا و دوستانش سرگرم کار خودش بود و هر یک از آنها هم سهم خودشان را داشتند. در عین حال هم این نمایش صوری مانع از آن نبود که هر کدام از قدرتمندان با روش خاص خود جنگ پنهانی و پشت صحنه را اداره کنند که این اقدامات پس پرده‌ی آنها اغلب برای رسیدن به مقام نخست‌وزیری صورت می‌پذیرفت، که گاهی هم با شیطنت‌های خاصی توأم می‌شد که همه‌ی استعداد و توانایی هویدا و همچنین خود آنها

فقط در راه خشتی نمودن «چغلی»ها و خلاف گویی‌ها به هدر می‌رفت و عملاً سد راه پیشرفت امور کشور به طور صحیح می‌گردید.

زمانی که هویدا به نخست‌وزیری رسید، هنگامی بود که پادشاه خود را از هر حیث حاکم بر کلیه‌ی امور می‌شناخت دیگر نه در مجلس شورای ملی و نه در سنا شخصیتی وجود داشت که خود را به در دسر بیاندازد و موارد و اصول قانون اساسی را به پادشاه یادآوری بنماید.

در آن روزها اصولاً پادشاه حاضر نبود تا مجال و فرصتی به هیچ سیاستمدار ورزیده و یا حتی غیر ورزیده‌ای مانند هویدا بدهد تا در امور کشور بر اساس قانون و به اعتبار سمت‌های قانونی مداخله کنند، مگر آنکه قبلاً در جزئیات امور از پادشاه اجازه گرفته باشند.

در این جا سخنی از دکتر اقبال را یادآوری می‌نمایم، دکتر اقبال وقتی از نخست‌وزیری کنار رفت، برای دوستانش تعریف کرده بود که پیش از نخست‌وزیری برای خودم تصویری داشتم، ولی سه روز پس از نخست‌وزیر شدن فهمیدم که تمام صورتم پوچ بود، زیرا حتی نتوانستم پیشخدمت در اتاقم را بدون اجازه‌ی مقامات عوض کنم. مسلماً خود هویدا هم بر این نکته به خوبی آگاهی داشت که نمی‌تواند یک نخست‌وزیر مقتدری باشد و در چهارچوب قانون عمل نماید، بلکه باید «چشم و گوش بسته» بماند، در غیر آن نمی‌توانست بر صندلی نخست‌وزیری تکیه بزند، مردی که ظرف چند ماه از گوشه‌ی یک اتاق گرد گرفته‌ی شرکت ملی نفت ایران ناگهان به وزارت و سپس به نخست‌وزیری

رسیده بود. بدون آنکه تجربه و ظرفیت لازم را برای به دست گرفتن چنین پستی را داشته باشد، پس باید گوش به فرمان باقی بماند.

هویدا لااقل ماه‌های اولیه‌ی نخست‌وزیری‌اش نه آمادگی لازم را داشت و نه شاید باورش می‌شد که چنین سهل بر کرسی نخست‌وزیری کشور بزرگی تکیه زده باشد، به همین جهت در تمام مدت و برای هر اقدامی خود را زیر چتر حمایت پادشاه قرار می‌داد.

یک هفته از ترور (منصور) نخست‌وزیر گذشته بود و کشور در غلیان و بحران عمیقی فرو افتاده و پادشاه هم با خاطره‌ی تلخی که از حضور رجال پرتجربه و نظامی‌های

استخوان‌دار در سمت نخست‌وزیری داشت، و می‌دانست که هر کدام از آن‌ها دارای

سبک و سلیقه‌ی خاصی می‌باشند که احتمالاً در پاره‌ای از اقدامات هم عقیده با ایشان

نخواهند بود، بدین سبب دیگر نمی‌خواست، نخست‌وزیر را از بین رجال صاحب نام

تعیین نماید. بدین منظور فکر کرده بود برای رفع بحران موقتاً هویدا را که وزیر دارایی و

نایب نخست‌وزیر منصور بود به آن سمت برگزیند. و در همان روز هم در یک مصاحبه

با مطبوعات و رادیو تلویزیون صریحاً اعلام نمود که چون کشور در حال بحران است

«موقتاً» امیرعباس هویدا را به عنوان نخست‌وزیر انتخاب می‌نمایم تا در فرصت مناسب

شخصیت شناخته‌شده‌ای را برای تصدی آن مقام در نظر بگیریم، که همین امر خود

نمودار و نشان‌دهنده‌ی آن بود که پادشاه هرگز به هویدا به چشم یک نخست‌وزیر کاردان

نگاه نمی‌کرد.

حسنعلی منصور و مخالفین بنیادی کشور

ژانویه ۱۹۶۵ (خرداد ماه ۱۳۴۳ شمسی) زمانی است که حسنعلی منصور با ترکیب یک دسته‌بندی خاص (احتمالاً با دخالت سیاسی خارجی) با عنوان نخست وزیر، دست به یک سلسله اقدامات گذارد که به عنوان «انقلاب سفید» مشهور شد، از آن جمله سعی فراوان داشت که در قضایای نفت (تنها منبع درآمد ایران) دست به یک سری اقدامات جدید بزند، به اصطلاح «با موافقت پادشاه» به منظور ایجاد محیط نو و شاید بالا بردن سطح درآمد نفت بتواند موافقت‌های شرکت‌های نفتی را جلب نماید که این اقدامات مسلماً خوش‌آیند گروه‌های بزرگی از متعصبین سیاسی و اجتماعی اعم از «چپ و راست» آن دوران نبود. طبیعتاً مخالفین پر و پا قرصی وجود داشتند که با کلیه‌ی اعمال و افکار منصور و همفکرانش به مبارزه برخاسته بودند.

گروه اول- سیاستمداران و متعصبین راستگرایی که تربیت و آموزش سنتی داشتند و باورشان آن بود که هر اقدامی در کشور باید با موافقت انگلستان انجام گیرد، در غیر آن اصالت نخواهد داشت.

گروه دوم- روحانیون، که از چند سال قبل با حضور یک جوان طلبه به نام «مجتبی میرلوحی» که بعدها به لقب «نواب صفوی» مشهور گردید، مجال وسیعی یافته بودند تا اقدامات دولت را خنثی کنند و با هر اقدامی که مخالف نظرشان بود به مبارزه برخیزند، که عملاً در میان مردم نیز تاثیر بسیار می‌گذاشتند و با وجود آن که در آن روزها دیگر نواب صفوی و یارانش از صحنه‌ی سیاست ایران رانده شده بودند، ولی روحانیون

همچنان در آن روزها برای به کرسی نشاندن خواسته‌هایشان شهر قم را مرکز فعالیت‌ها قرار داده و علناً مقابل حاکمیت ایستاده بودند، که نمونه و سمبل آن گروه و یاران آیت‌الله خمینی بود.

گروه سوم- چپ‌های تندرو که در راس آنها حزب توده قرار داشت و به طور کلی با حضور رژیم سلطنتی مبارزه می‌کردند و با هر اقدام جدیدی که می‌توانست زندگی را بر مردم آسان‌تر کند به مخالفت بر می‌خاستند، مردم را علیه دولت بسیج می‌نمودند و با وجود آنکه از فعالیت علنی ممنوع بودند ولی با اقدامات زیرزمینی فراوانی، توده‌های جوان کشور را به ویژه در میان کشاورزان و کارگران با خود همراه می‌کردند.

پادشاه مصمم بود که با هر قیمت شخصاً عصای حاکمیت را در دست داشته باشد و انتخاب منصور جوان هم با این اندیشه انجام پذیرفت، زیرا که افکار و بینش جوان منصور با طرز فکر پادشاه همخوانی داشت و طبیعتاً سایر متفکرین و دگران‌دیشان مجال نمی‌یافتند تا در امور سیاسی و اجتماعی کشور مداخله نمایند که چنین بینش و امری خود بر مشکلات روز افزوده بود، زیرا «یک سونگری» اطرافیان شاه به کلی راه را بر سایرین می‌بست و طبیعی بود که وجود چنین محیط تنگی عده‌ای را تحرض به مخالفت می‌نمود و چنین چند دستگی ناهمگونی اوضاع را هر چه بیشتر ناآرام می‌کرد. از همه بدتر «عدم ریشه‌یابی واقعی علت مخالفت‌ها» موجب می‌شد که یک هرج و مرج فکری کامل بین طبقات مختلف گسترش بیابد، به ویژه طبقه‌ی جوان را در سردرگمی فرو ببرد.

سنت‌گرایان به تدریج پایگاه‌های خود را در بین طبقه‌ی جوان که زیر سیطره‌ی چپ قرار داشت از دست می‌دادند، بدون آن که طریق صحیح و ثابتی را شناخته باشند.

نوآوران هم هنوز نتوانسته بودند خود را به جامعه بشناسانند تا مورد قبول واقع بشوند، به ویژه طبقه‌ای که زیر سلطه‌ی فکری و آموزشی روحانیون قرار داشت، بدون آن که مسیر صحیح راه‌یابی به دنیای جدید را فراگیرد با هرگونه نوگرایی و تجددخواهی به مبارزه برمی‌خاست، در نتیجه حاکمیت نمی‌توانست یک روش و سیستم منسجم و قابل درک اکثریت جامعه را ارائه بنماید تا آن را محور اقدامات روز خود قرار بدهد، در این احوال سخن از سخت‌کوشی منصور نخست‌وزیر در ایجاد راه‌های تازه در زمینه‌ی درآمد نفتی است و مسئله‌ی نفت داغ‌ترین سخن روز است که همگان را با حساسیت کلی به خود جذب نموده و همه‌ی مردم در انتظار هستند که منصور نتیجه‌ی اقدامات خودش را به مجلس ارائه نماید که مورد بحث و گفت‌گو قرار بگیرد.

علاوه بر همه «آیت الله خمینی» که آن روزها بین جماعات اسلامی «مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر» شناخته شده بود، با هر گونه برنامه‌ای که از دید ایشان با موازین اسلامی هماهنگ نبود به مخالفت علنی برخاسته، در نتیجه به تبعید در خارج از ایران فرستاده شده که این امر خود حساسیت فوق‌العاده‌ای را بین طبقات مختلف برانگیخته بود. اقدام به تبعید ایشان از کشور بر این پایه بود که هرگاه ایشان در بین طرفداران خود نباشد، به تدریج تب تبعیت از یک مرجع تقلید فروخواهد نشست، در نتیجه از اقدامات مخالف کاسته خواهد شد که تاریخ نشان داد این اقدام ناسنجیده باعث قیام عمومی گردید، تا

آنجا که بالاخره رژیم از پای درافتاد. در روز ۲۱ ژانویه یعنی ۳۰ خرداد ۱۳۴۳ قرار بود که منصور نخست‌وزیر در جلسه‌ی علنی مجلس شورا حضور بیابد، با تقدیم لوایح تازه‌اش موافقت‌نامه‌هایی را که از طریق اداره‌ی کل نفت و امتیازات وزارت دارایی که زیر نظر «امیرعباس هویدا» وزیر دارایی با چند شرکت خارجی تنظیم گردیده به مجلس ارائه بنماید که متأسفانه هرگز نتوانست به تالار جلسه‌ی علنی وارد بشود. زیرا «به دست یک مبارز اسلامی» در کنار در ورودی مجلس از پای درآمد.

هنگامی که پس از ترور، مقامات کشور کیف دستی نخست‌وزیر را باز کردند، معلوم شد که چندین موافقت‌نامه را با خود برای تقدیم به مجلس همراه داشته از آن جمله:

- 1- Rpyal Dutch Shell
- 2- French group
- 3- Tide Water group
- 4- The Atlantic group
- 5- Philips Petroleum Company
- 6- Italy's National Fuel Board
- 7- India's Oil and Natural Gas
- 8- India's Oil and Gas Commission

اما کتاب‌هایی که درباره‌ی هویدا در داخل ایران چاپ شده:

سه نظر کاملاً متفاوت درباره‌ی اسناد و بایگانی محرمانه‌اش ابراز گردیده که در نتیجه بعضی از نویسندگان در اروپا و آمریکا هم عیناً آن را نقل کرده‌اند، ولی هر سه این اظهارنظرها بیشتر بر ابهام سرنوشت بایگانی محرمانه‌ی هویدا که می‌توانسته لاقلاً تا امروز یا به وسیله‌ی خانم «وجیهه معرفت» منشی مخصوص و محرم اسرار ایشان یا از طریق «فریدون هویدا» مورد استفاده قرار گرفته باشد افزوده است.

اظهار نظر نخست - که بسیاری آن را نقل کرده‌اند: تعدادی از اعضای فامیل هویدا از وجود چنین بایگانی اطلاع داشتند، ولی متفق‌القول بودند هنگامی که انقلاب و ترور فراگیر گردید، در آتش‌سوزی‌هایی که برپا شده بود، بسیاری از آن اسناد سوخته و از بین رفت.

شایعاتی وجود دارد که هویدا وقتی در بازداشت بود، از خبر آتش‌سوزی و از میان رفتن اسنادش اطلاع نداشت، اصرار داشت که، دادگاه انقلاب اسلامی به او مهلتی یک ماهه بدهد تا او اسنادش را مرور کند و کتابی بنویسد و احتمالاً اسناد را در اختیار مقامات جمهوری اسلامی بگذارد تا دادگاه انقلاب با دسترسی به اسناد مذکور حقایق بسیاری را کشف نماید که اگر چنین مطلبی صحت می‌داشت ممکن بود، در نهایت نظریه‌ی دادگاه انقلاب را نسبت به تعیین مجازات هویدا تغییر بدهد، ولی چنان که می‌دانیم، خلخال‌ی و غفاری به همه‌ی این گفت‌وگوها خاتمه دادند و این قضیه از شایعه بالاتر نرفت.

اظهار نظر دوم- که از قول ساواک در کتاب‌های بسیار نقل شده:

مسلماً اگر چنین اسنادی وجود می‌داشت، می‌توانست علیه مقامات ساواک و پادشاه و دربار مورد استفاده واقع بشود، ولی چنین امری به وقوع نپیوست، پس باید بپذیریم که موضوع بیشتر جنبه‌ی تبلیغاتی داشته است زیرا در آن هنگامه بسیار بودند که تشنه‌ی به دست آوردن چنان اسنادی به آن اهمیت بودند.

به علاوه آنچه را که می‌توان درباره‌ی این موضوع یقین کرد، سکوت کامل دوستان هویدا حتی خانم منشی ایشان و فریدون هویدا است که محققاً اگر می‌توانستند حتی با حدس و گمان درباره‌ی آن اسناد سخنی بگویند لااقل سکوت خود را می‌شکستند، به ویژه که کتاب سقوط شاه نوشته‌ی فریدون هویدا نمایانگر آن است که در کمال عصبانیت و با پرخاشگری نوشته شده و محققاً اگر از اسنادی که مورد بحث می‌باشد اطلاعی حتی در محدوده‌ی گمان هم می‌داشت، می‌توانست به آنها اشاره بنماید.

اظهار نظر سوم- در پاره‌ای از کتاب‌ها آمده است: در زمان محاکمه‌ی هویدا، بعضی از دوستانش که به او دسترسی داشتند، از او خواسته بودند که، مندرجات آن بایگانی را بیرون بیاورد و به افشای آن پردازد، ولی چنان که شایع هست او حاضر نشده بود در آن خصوص با کسی گفت و گو نماید، فقط اشاره کرده بود که آن اسناد مدارک مربوط است به انجام معاملات تجاری غیرقانونی خاندان سلطنتی.

موضوع گل ارکیده و جاسوسی

نقل از کتاب ابوالهول پارسی - سفارت آمریکا در تهران در تاریخ ۱۹۷۸/۱/۲۱ طی یک یادداشت غیررسمی شایعاتی را برای وزارت خارجهی آمریکا گزارش می‌نماید: دربارهی گل ارکیده‌ای که هویدا هر روز به سینه‌اش می‌زد.

می‌نویسد شایعاتی در بین مردم رواج دارد که هویدا پشت گل ارکیده‌اش یک میکروفون بسیار ظریف و حساس را مخفی می‌نماید تا بتواند تمام صحبت‌ها و گفت‌وگوهایش را حتی با پادشاه مستقیماً برای سفارت آمریکا گزارش بنماید.

فریدون هویدا در یک مصاحبه‌ای با دکتر عباس میلانی.

متأسفانه چنین شایعاتی از طریق منابع مبهمی در بین مردم در سطح بین‌المللی پخش می‌شد و رواج پیدا می‌کرد. بدون آن که کسانی که می‌شنوند به واقعیت قضیه بیندیشند. و این قبیل اتهامات و مبهمات دربارهی زندگی هویدا فراوان ساخته شده که هیچ کدام حقیقت نداشته است.

در کتاب خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن؛ در صفحه‌ی ۲۳۰ می‌خوانیم که پرویز راجی می‌نویسد:

ساعت نه و نیم در وزارت دربار به دیدار هویدا رفتم، او مطابق معمول شاد و سرحال بود، پرسید چطور گذشت که مقصودش دیدارم با اعلیحضرت بود، خلاصه‌ی گفت و گوهایم را با پادشاه برایش تعریف کردم و در پایان گفتم که تردید دارم که اعلیحضرت در ذهن خود میان «بسط آزادی» که باید به معنی خاتمه دادن تسلط ساواک و خفقان

مطبوعات تلقی شود و دموکراسی سبک غرب که از نظر نیاز و مقتضیات کنونی ایران بسیار نامناسب است، تمایزی قایل باشند.

هویدا دوباره نغمه‌ی آشنای «فساد» را ساز کرد و گفت «عین سرطان» شده، گویی اینها آخرین روزهای حکومت است. عده‌ای با حرص و ولع باور نکردنی، مشغول انباشتن جیب‌هایشان هستند. هنگام رفتن تا آستانه‌ی در همراهی‌ام کرد. دستم را فشرد و با لبخندی بزرگ گفت آخر سر همه‌مان یکی از آن قرصهای زهرآگین را قورت خواهیم داد و آنهایی که بخت بهتری دارند شاید به موقع در بروند که باید گفت چنین بیانی از ناحیه‌ی هویدا آن هم در مقام وزارت دربار حکایت از آن دارد که او «آینده‌اش را پیش‌بینی می‌کرد.»

نحوه‌ی بازداشت هویدا از طرف پادشاه

سرآنتونی پارسونز در صفحه‌ی ۱۵۵ کتاب غرور و سقوط می‌نویسد:

روز هفتم نوامبر با شاه ملاقات کردم، اولین خبری که به من داد بازداشت ژنرال نصیری رئیس سابق ساواک بود.

شاه پس از کمی تأمل به من گفت که ژنرال‌ها می‌خواهند هویدا را هم بازداشت کنند. من دیگر نتوانستم خودداری کنم و گفتم اعلیحضرت می‌دانند که من و هویدا بیست سال است با هم دوست هستیم.

ولی آنچه مرا وادار به سخن گفتن می‌کند دوستی من با او نیست. او سیزده سال نخست‌وزیر شاه بوده، توقیف او در حکم توقیف شاه است. محاکمه‌ی او در حکم

محاكمه‌ی شاه است و محكومیت او محكومیت شاه تلقی خواهد شد. به دنبال این بیان صریح من سکوتی طولانی برقرار شد. آن شب وقتی به سفارت برگشتم درباره‌ی سرنوشت هویدا فوق‌العاده نگران و بیمناک بودم. می‌دانستم که نظامی‌ها از او نفرت دارند و یقین داشتم اگر هویدا به زندان بیفتد چه رژیم باقی بماند و چه سرنگون بشود او زنده بیرون نخواهد آمد. صبح روز بعد به ویلای کوچک هویدا تلفن کردم و با کلمات رمز و ایما و اشاره به او گفتم که می‌ترسم ارباب سابقش او را به دست دشمنانش بدهد و تا وقت باقی است باید به فکر نجات خود باشد.

هویدا خندید و گفت «تونی عزیز» من یک ایرانی هستم و کاری نکرده‌ام که از آن شرمسار باشم. به او گفتم که از فکر قهرمان شدن دست بردارد، ولی هویدا گفت بگذار هر کاری که می‌خواهند بکنند. اگر قرار باشد روزی مرا محاکمه کنند، من خیلی حرف‌ها برای گفتن دارم، حالا هم سرگرم خواندن داستان‌های پلیسی هستم.
در کتاب پاسخ به تاریخ چاپ لندن ۱۹۸۰ آمده است:

شاه صبح روز هفدهم آبان ماه شخصاً به هویدا تلفن کرد و گفت، به منظور حفظ سلامت و امنیت خودتان در نظر دارم شما را در بازداشت خانگی قرار دهم.

اسکندر دلدوم در کتاب زندگی هویدا صفحه‌ی ۳۸۳ می‌نویسد: عصر روز یکشنبه ۱۷ آبان ماه ۱۳۵۷ سه نفر نظامی از گارد شاهنشاهی برای بازداشت هویدا به منزل او مراجعه کردند، لیلا امامی همسر مطلقه‌ی هویدا نیز در خانه حضور داشت. هویدا افسران را به

شام دعوت کرد. پس از صرف شام، آن‌ها هویدا را به یکی از اقامتگاه‌های ساواک منتقل کردند.

دکتر فرشته انشا در مصاحبه‌ای که با روزنامه‌ی کیهان لندن نموده می‌گوید:

امیرعباس هویدا طبق قانون حکومت نظامی بازداشت شد و تا آنجا که من می‌دانم اتهام خاصی به او وارد نشد بلکه به ملاحظه‌ی مسائل امنیتی و حفظ جاننش به بازداشتگاه رفت. در تمام مدت فقط یک بار درخواست دیدار مادرش را نمود و این دیدار چند دقیقه و در یک سکوت سنگینی برگزار گردید.

دکتر انشا می‌گوید تا تاریخ ۲۱ بهمن وی همه روزه در سه بازداشتگاه مختلف ساواک از هویدا دیدن می‌کرده، ولی پس از آن روز فقط روز ۲۹ بهمن در مدرسه‌ی علوی و برای آخرین بار هم در زندان قصر موفق به دیدار او شده بود.

می‌گوید روحیه‌ی هویدا در زندان خوب بود و به آنچه درباره‌ی او اتفاق خواهد افتاد بی‌اعتنا، ولی شدیداً نگران اوضاع مملکت بود. با اینکه زندگی را خیلی دوست داشت ولی از مرگ نمی‌ترسید.

مصطفی الموتی در کتاب ایران در عصر پهلوی جلد ۱۲ صفحه ۴۲۳ می‌نویسد:

از یکی از دوستان نزدیک هویدا شنیده است: از روزی که هویدا از وزارت دربار کنار رفت تا آخرین روز حیات، من دقیقاً در جریان کارهای او بودم. وقتی از وزارت دربار به خانه آمد به او پیشنهاد شد که به عنوان سفیر ایران به بلژیک برود. ولی او نپذیرفت. اما از آن پس هیچ‌گاه به او پیشنهاد خروج از کشور نشد. حتی یک بار چندتن از بستگان او

پیشنهاد کردند که برای مدت کوتاهی به اروپا بروم و او هم قبول کرد، من حضور داشتم که به اعلیحضرت تلفن کرد و اجازه خواست، ولی اعلیحضرت گفتند کجا می‌خواهید بروید، من هم در تهران هستم، بهتر است در تهران بمانید. با این طرز هویدا از سفر منصرف گردید، یک روز هم وقتی فرشته انشا به دیدنش رفته بود یک نامه‌ای به او داد که فرشته آن را مخفی کرد و از زندان بیرون آورد، همان نامه‌ای بود که هویدا به «ادگار فور و دوستان فرانسویش» نوشته بود که جاننش در خطر است.

شاه در کتاب پاسخ به تاریخ می‌نویسد:

پس از سقوط دولت شریف امامی در ۱۴ آبان ۱۳۵۷ «ازهارى» مامور تشکیل دولت نظامی گردید و به منظور نشان دادن قصد دولت خود برای مبارزه با عوامل ناراضی تراش در دولت‌های گذشته اقدام به بازداشت گروهی نمود، از آن جمله امیرعباس هویدا، من شخصاً به منطقی بودن این تصمیم و کارآیی آن اعتمادی نداشتم، اما خود هویدا (که هنوز هم از ته دل به او احترام می‌گذارم) شجاعانه این بازداشت را پذیرفت و عازم زندان شد. من حتی به او توصیه کردم برای رهایی از سیل انتقادات، برای مدتی به خارج از کشور بروم، به این منظور پست سفارت ایران در بروکسل را به او پیشنهاد کردم نپذیرفت - من مطمئن هستم هویدا به منظور نشان دادن حس وفاداریش داوطلب عزیمت به بازداشتگاه گردید.

مقایسه شاه با دوگل توسط هویدا

پرویز راجی در کتاب خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن در صفحه‌ی ۴ می‌نویسد:

دوران نخست‌وزیری منصور دیری نپایید، زیرا هدف گلوله‌ی آدم‌کشی قرار گرفت و شاه که سعی داشت تداوم اوضاع را تاکید کند، وزرای مقدم کابینه را نادیده گرفت و هویدا را به نخست‌وزیری برگزید.

حدود دو ماه بعد وقتی نخست‌وزیر دعوت‌م کرد تا همکاری را با او ادامه بدهم، اخذ تصمیم از جانب من چندان طول نکشید. زیرا فرصتی بود برای همکاری با دومین شخص با قدرت مملکت، مورد اعتماد واقع شدن، اعمال قدرت سیاسی را از نزدیک دیدن، نفوذ شخصی به کار بردن، مناصب اداری بذل و بخشش کردن، برایم قابل مقاومت نبود. از اینها گذشته شخصیت خود امیرعباس هویدا.

همیشه این احساس را داشتم که وی فردی استثنایی بود. لطف و صفایی سرشار و محبتی طبیعی داشت، فیس و افاده که خصیصه‌ی اغلب مردان صاحب قدرت است هرگز در او دیده نمی‌شد. برای زبردستانش هرگز قیافه‌ی ولی‌نعمت نمی‌گرفت، گرچه تواضع چشمگیری نداشت اما دسترسی به او ناممکن نبود. «ظرفیت آن را داشت که به خود بخندد و این صفتی است در میان سیاستمداران ایرانی بسیار نایاب».

می‌گوید مظفرالدین شاه هر وقت می‌خواست عقیده رک و بی‌پرده مشاوران نزدیکش را بداند، می‌گفت: «اجازه فرمودیم که جسارت کنید».

همکاران نزدیک امیرعباس، ولو بیانشان از حد نزاکت تجاوز می‌کرد نزد او «اجازه‌ی جسارت» داشتند. هویدا هرگز مقامش را به رخ کسی نکشید. در عین حال قادر بود بی‌نهایت زیرک و حيله‌گر باشد. حتی هنگامی که استدلالش سست بود می‌توانست عقاید

خود را به دیگران بقبولاند و در صورت لزوم مطلب را سرهم‌بندی کند و نظرات مخالفان را یکسره بی اعتبار سازد. «گهگاه بی رحم شود» اما به طور کلی آدمی مهربان، باگذشت و فاقد بدخواهی بود.

عیب جویانش بعدها گفتند که بزرگترین گناه هویدا این بود که همه‌ی هوش و ذکاوتش را به کار برد تا رژیم شاه را از لحاظ فکری آبرومند سازد و این کاری بود که هیچ یک از پیشینیان او، یا حتی خود شاه که شیفته‌ی انضباط و روش نظامی بود نمی‌توانست از عهده‌ی آن برآید.

با زیرکی ضعیف شاه را برای شنیدن تملق و به ویژه تمایل او را برای مقایسه شدن با دوگل، تشخیص داد و به بازی گرفتن این خصلت در اخلاق شاه، بیگانگی و جدایی او را از مردمش تشدید کرد و به خصوص از هویدا که خود زاده‌ی فرهنگ سنت‌های روشنفکری غرب بود، چنین انتظاری نمی‌رفت.

این‌ها چه بسا انتقادهای بجایی باشد. عقیده‌ی خود من اینست که هویدا هر کس و هر چه بود، در برابر عوامل اساسی داخلی و خارجی که باعث انقلاب ایران شد ناچیز بود. به عبارت دیگر، به هیچ وجه اطمینان ندارم که اگر فردی با روشنفکری کمتر هم نخست‌وزیر می‌بود، سلطنت دوام بیابد. در فاصله‌ی استعفای دکتر امینی در سال ۱۳۴۲ و بروز انقلاب هیچ یک از نخست‌وزیران ایران جز آلتی برای انجام کامل خواست‌های شاه نبودند. سراسر این دوره اگر کسی هم جرأت می‌کرد حرفی بزند گوشش بدهکار نبود.

روزی در سال ۱۳۴۸ خبرم کرد که والا حضرت اشرف که مسئولیت‌های بین‌المللی‌اش در زمینه‌ی مبارزه با بی‌سوادی و حقوق زنان توسعه می‌یافت، به شخصی که بتواند از عهده‌ی کارهایش برآید نیاز دارد. در ضمن والا حضرت به زودی عازم هندوستان بود، آیا من می‌توانستم ایشان را در این سفر همراهی کنم.

گرچه با والا حضرت آشنایی چندانی نداشتم، اما من هم مثل همه آگاه بودم. او زنی است بسیار مقتدر، پر شهامت و بی‌پروا، مصر در تحقق اهدافش، دست و دلباز نسبت به دوستان، دیدار ما از هند تصادفاً خوب برگزار گردید.

وقتی از من خواسته شد که در دیدار سالانه والا حضرت از مجمع عمومی سازمان ملل متحد او را همراهی کنم، احساس شعف کردم. معمول این بود که وزیر خارجه طی دو هفته‌ی اول مجمع عمومی به نیویورک برود، سخنرانی خود را ایراد کند، با هم‌تایان خود از سایر ممالک مذاکراتی انجام دهد، چند میهمانی بدهد و به چند میهمانی برود. آن‌گاه مرخص شود و صحنه را برای ورود والا حضرت به عنوان رئیس هیئت نمایندگی در بقیه‌ی دوره مجمع خالی سازد.

هرچه تماس‌های ما تداوم یافت بیشتر او را شناختم. یک وجهه‌ای به ویژه بارز خصلتش برایم نمایان‌تر شد: سراسر هستی این زن بر عشق خلل‌ناپذیر مردی استوار بود که او را می‌پرستید. او برادر دوقلویش بود.

در سال ۱۳۵۲ پس از سه سال در خدمت والا حضرت با عنوان مشاور نخست‌وزیر، به نخست‌وزیری برگشتم و با روشن‌بینی فعلی که ناشی از تجربه‌ی گذشته است، دوره‌ی

سه سال بعدی (۱۳۵۳-۵۶) در آینده‌ی ایران نقش حیاتی داشت، هر چه درآمد کشور افزایش یافت، اعتماد شاه به توانایی خود در رهبری مردم و تحقق هدف‌های (گزاف) اقتصادی که در سر می‌پروراند بیشتر شد. برنامه‌های توسعه با هزینه‌های سنگین که از طاقت نیروی انسانی و زیربنایی کشور خارج بود، به عهده گرفته شد و این اقدامات سرچشمه‌ی نابسامانی اقتصادی عظیمی بود که از سال ۱۳۵۵ به بعد روزبه روز بیشتر نمایان گردید.

در بهار ۱۳۵۵ به هویدا اشاره کردم که بدم نمی‌آمد تغییر ماموریت بدهم، همان‌گونه که خودش گاهی در خلوت اعتراف می‌کرد برداشتش از مسائل دیگر فاقد نوآوری شده بود. وعده و وعیدهایش به مردم قاطعیت نداشت، بیانات سیاسی‌اش بی‌اعتبار می‌نمود. به شدت خسته و بسیار زودرنج و سخت بی‌تاب و بدخو شده بود. بدین جهت هوای ماموریت در خارج، به سرم زده بود.

با هر دو حامیان خود، «نخست‌وزیر و والاحضرت» مشورت کردم. هویدا از درخواستم حمایت کرد و قول داد در فرصت مناسب با شاه صحبت کند، والاحضرت که هم در وفاداری به دوستان و هم در پیگیری خواسته‌هایش سرسخت بود اظهار داشت که من باید به ماموریت لندن بروم. (اما هرگز به طور جدی به مغزم خطور نمی‌کرد که چنین پستی به من داده بشود) و اظهار داشت که در اولین فرصت با برادرش صحبت خواهد کرد، رضایت او را جلب خواهد نمود و اوامر ملوکانه را به وزیر خارجه ابلاغ خواهد کرد، «شاه موافقت کرد».

هویدا که از سرعت اقدام والاحضرت متحیر شده بود، ابراز خرسندی کرد و بدین قرار، در تابستان ۱۳۵۵ چند روز پیش از موعدی که والاحضرت قرار بود به لندن سفر کند، برای عهده‌دار شدن سمت جدیدم وارد لندن شدم. آخرین صدای مردی که سیزده سال نخست‌وزیر بود ویلیام شوکراس در کتاب آخرین سفر شاه صفحه‌ی ۲۶۲ می‌نویسد: در هفتم آوریل شنیدم که امیرعباس هویدا طی یک محاکمه‌ی سریع محکوم به مرگ و اعدام شده است.

شاه در صفحه‌ی ۱۸۵ کتاب پاسخ به تاریخ نوشت: تمام روز، من خود را در اتاقی دربسته زندانی کردم و به دعاکردن پرداختم.

شوکراس می‌نویسد شاه دلایلی برای پشیمانی داشت. هویدا به این جهت کشته شد که شاه اجازه داده بود سپر بلای او قرار گیرد.

هویدا فراماسون و عضو یکی از لژهای فرانسوی بود و به این جهت با بسیاری از سیاستمداران و بازرگانان فرانسوی روابط نزدیک داشت. او مردی بود فربه، کله طاس و به کاریکاتور رهبانان ایتالیایی می‌مانست و مثل کاریکاتورها نیز همیشه شاد و سرحال بود. برخلاف بیشتر اعضای دربار پهلوی او چندان علاقه‌ای به زنان نداشت و همسرش لیلا را که زنی بود خوش‌رو و با نشاط و رک‌گو طلاق داد.

در میان داستان‌های مشهوری که از او بر سر زبانهاست، یکی درباره‌ی «ریچارد هلمز»، رئیس سابق سازمان «سیا» است که در ۱۹۷۳ سفیر آمریکا در تهران شد. «ولادیمیر یروی

یف» سفیر شوروی ضمن یک میهمانی در کاخ نخست‌وزیری به سوی هویدا رفت و با طعنه گفت: «شنیده‌ایم که آمریکایی‌ها جاسوس شماره‌ی یک خود را به ایران می‌فرستند» و هویدا به آرامی به او نگریست و پاسخ داد: آمریکایی‌ها دوستان ما هستند، دست‌کم جاسوس شماره‌ی ده خود را برایمان نمی‌فرستند.

ویلیام شوکراس به نقل قول از سرویلیام پارسونز می‌نویسد: آیا هویدا فاسد بود؟ از یک لحاظ هر کس که از نزدیک با شاه مربوط بود فاسد بود و یا فاسد می‌شد. ماهیت سیستم این طور بود. فساد، اشکال گوناگون به خود گرفته بود. میل نزدیک شدن به شاه شاید قوی‌تر از همه بود. هویدا یقیناً این را طالب بود. ولی بسیاری از هم‌تایان او طالب ثروت هم بودند. او یکی از معدود افرادی بود که به «قول خودش» با داشتن مقام عالی از نظر مالی پاکدامن بود. او حق استفاده از اقامتگاه نخست‌وزیر را با ریخت و پاش‌هایش داشت. اما، درخانه‌ی شخصی نسبتاً کوچکی زندگی می‌کرد، با این وصف شکاکی بیمارگونه‌ای داشت و «مثل شاه» به ساخت و پاخت و استفاده از راههای نامشروع معتقد بود. در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ که هنوز فساد ابعادی وحشتناک نیافته بود، هویدا از دریافت هرگونه پولی به عنوان کمیسیون برای جوش دادن معاملات که درباریان و مقامات بلندپایه‌ی دولت را در خود غرق کرده بود، سرباز می‌زد و با آهی کوچک و لبخندی طعنه‌آمیز می‌گفت: «خوب چه می‌شد کرد، این کارها بچه‌ها را خوشحال می‌کند».

هویدا بیش از یک صد میلیون دلار بودجه‌ی سری در اختیار داشت و با آن می‌توانست به هر کس که بخواهد پاداش بدهد و از این راه کسانی را که قابل خرید بودند خریداری نماید.

ساواک طی شماره‌ی ۲۰۵۸۸ تاریخ ۱۳۵۵/۱۱/۱۸ به دستور هویدا کلیه‌ی مایحتاج منزل و همچنین وسایل فنی و غیرفنی گلخانه سامان خانم امامی واقع در کرج که جدیدترین گلخانه‌ی پیش ساخته و مجهز به مدرن‌ترین دستگاهها است از طریق نخست‌وزیری از داخل و خارج تهیه و وجه آن از بودجه‌ی محرمانه نخست‌وزیر پرداخت می‌شود.

مجله‌ی فرچون چاپ آمریکا در سال ۱۹۷۴ طی مقاله‌ای می‌نویسد:

هویدا از جمله مشاوران معدود شاه نبود که گاهی جرات می‌کردند از او سوال کنند. برعکس او می‌خواست مشکلاتی را که در نتیجه‌ی راه‌پیمایی اجباری به سوی تمدن بزرگ در نیمه‌ی سال‌های ۷۰ پیش می‌آمد برطرف سازد. در حالی که با رضایت به پپ دان هیل خود پک می‌زد، به یک نویسنده‌ی ناباور آمریکایی گفت «در کشورهای غربی شما درباره‌ی هر مسئله‌ای زیاد بحث و گفت‌وگو می‌کنید». موضوع را از یک کمیسیون به کمیسیون دیگر ارجاع می‌کنید، «در اینجا ما فقط به حضور شاه می‌رویم و سپس عمل می‌کنیم».

فرشته رضوی در یک مصاحبه‌ای به ویلیام شوکراس نویسنده‌ی کتاب آخرین سفر شاه می‌گوید (صفحه‌ی ۲۶۶): به تدریج که سال‌ها می‌گذشت، هویدا بیشتر متوجه می‌شد که دارد سیستم به شدت پوسیده و فاسدی را اداره می‌کند، در حالی که در انظار عمومی از

رویاهای پیشرفت شاه دفاع می کرد، به طور خصوصی با خرید مقادیر هنگفت اسلحه مخالفت می ورزید و تشخیص داده بود که پس از افزایش بهای نفت در ۷۴-۱۹۷۳ فساد به صورتی زننده در آمده است.

فریدون هویدا در کتاب سقوط شاه صفحات ۷۹-۸۰ می نویسد:

در یک ضیافت شام هویدا به یک تاجر بسیار ثروتمند ایرانی در آن سوی سالن اشاره کرد و گفت، این آقا در یک معامله معادل ششصد برابر حقوق من سود برده است، در موارد متعدد در جمع دوستانش مشت روی میز می کوبید و به فساد خانوادگی شاه لعنت می فرستاد. ضمن یکی از ضیافت های شام در ۱۹۷۸ او را پای تلفن خواستند و ظاهراً به او اطلاع دادند که یکی از شاهدخت ها به گارد شاهنشاهی دستور داده است که یکی از شرکای تجارتهی خارجی اش را بازداشت کند. والاحضرت از این شخص دلخور بود و آن مرد برای آزادی اش می بایست یک میلیون دلار به شاهدخت بپردازد. هویدا رو به مدعوین کرد و گفت «رژیم دارد از درون می پوسد».

ویلیام شوکراس از قول لیلا امامی می گوید:

هویدا سرانجام شاه را راضی کرد که مقرراتی برای فعالیت های تجارتهی خانواده اش وضع کند. اما آنچنان دیگر دیر شده بود که این کار بی معنی می نمود. این کار فقط نفرت خانوادگی شاه را به هویدا جلب کرد. لیلا می گوید آن ها ایران را نه یک کشور بلکه یک تجارتخانه می پنداشتند.

شوکراس به نقل قول از سرآنتونی پارسونز صفحه ۳۶۷ می نویسد:

شاید هویدا به خاطر فاصله‌ای که از خانواده‌ی سلطنتی گرفته بود و به علت شهرتی که در زندگی ساده داشت شهرتش را در میان مردم حفظ کرده بود. یک شب در اوایل ۱۹۷۸ پس از آشوب‌هایی که نخستین حمله‌ی جدی به تاج و تخت بود، هویدا، آنتونی پارسونز را با اتومبیل خودش به محلات فقیرنشین جنوب تهران بود. آن دو در راه‌بندان گرفتار شدند و مردم هویدا را شناختند، دور اتومبیلش جمع شدند. او را بوسیدند، از پنجره‌ی اتومبیل دوستانه دست به شانه‌اش زدند.

پارسونز می‌گوید: هنگامی که حرکت کردیم به او گفتم سوار شدن به اتومبیل چنین سیاستمدار محبوبی مایه‌ی خوشحالی است.

شوکراس از قول امیرخسرو افشار، سیاستمدار برجسته‌ی ایران می‌نویسد: مخالفین هویدا او را سرزنش می‌کنند که چرا هیچ‌گاه با عقاید افراطی شاه مخالفت نمی‌کند، اما هیچ‌یک از وزرا و مقامات بلند پایه‌ی ایران جرات چنین کاری را نداشتند، «زیرا شاه در مقامی بود که تحمل هیچ انتقادی را نداشت.» زمانی که اسدالله علم، وزیر دربار در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ توصیه‌های ناخوشایندی به شاه می‌نمود. شاه به اطرافیانش می‌گفت که علم پیر و خرف شده است.

روزنامه‌ی نیویورک تایمز در ۱۵ مارس ۱۹۷۹ نوشت:

ده روز پس از آن که هویدا خود را تسلیم کرد، او را با سه تن از امرای ارتش در مدرسه‌ی علوی، محل اقامتگاه آیت‌الله خمینی به معرض تماشای عموم گذاشتند. آنان را به عنوان «چند تن از دزدان سرشناسی که طی ده سال اخیر کشور را اداره می‌کردند به

خبرنگاران خارجی معرفی نمودند». هویدا به عصایش تکیه داده بود و خسته می نمود، اما تلاش کرد خوش مشربی سابقش را حفظ کند، اظهار داشت انتظار دارد طبق اصول صحیح اسلامی محاکمه بشود، من مسئولیت اعمال خود را برعهده می گیرم و از هیچ چیز ترس ندارم، چون به خدا اعتقاد دارم.

سپس «ابراهیم یزدی» یکی از دستیاران آیت الله خمینی از او در برابر تلویزیون بازپرسی کرد. نیویورک تایمز می نویسد که ابراهیم یزدی یک تبعه‌ی آمریکا بود و قبلاً در دانشگاه بایلور تگزاس شیمی تدریس می کرد، سفارت آمریکا در تلگرامی به واشینگتن او را «بازپرس اصلی ژاکوبنهای ایرانی» نامید.

فرشته رضوی در مصاحبه‌ای می گوید: آخرین بار که هویدا را در زندان ملاقات کردم او روی زمین سرد و مرطوب یک سلول کوچک بدون پنجره و بدون مستراح خوابیده بود. در همان زندان یک گروه از رادیو و تلویزیون فرانسه از او دیدن کردند.

اوکرانت خانم خبرنگار تلویزیون به هویدا گفت که مردم در سراسر دنیا می خواهند چهره‌ی شما را در زندان ببینند و سوالاتی دارند که علاقمند هستند پاسخ آن‌ها را از شما بشنوند. آیا شما اطلاع داشتید که زندانیان را شکنجه می دهند؟

هویدا پاسخ داد که اطلاع نداشته است.

چگونه ممکن است یک نخست‌وزیر از آنچه می گذرد بی اطلاع باشد؟

در پاسخ این سوال هویدا گفت من مقصر نیستم، این گونه مسائل مختص شاه بود. مجله‌ی پاری ماچ در ۲۰ آوریل در مقاله‌ای نوشت:

دو هفته بعد که فیلم مصاحبه با هویدا در فرانسه پخش شد، خشم همگان را برانگیخت.

یکی از نویسندگان معروف روزنامه‌ی فیگارو نوشت:

این کار نفراوری است. هیچ روزنامه‌نگاری حق ندارد در این گونه مسخره‌بازی‌ها شرکت

کند. با یک زندانی سیاسی در زندان انفرادی در حالی که دشمنانش در گوشه‌ای

نشسته‌اند، سوال و جواب نمی‌کنند. نباید از او پرسید که مجرم است یا نیست، نباید

کوشید سخنانی را از او بیرون کشید که ممکن است علیه او به کار رود و به اعدامش

منجر بشود، مسئله این نیست که هویدا مجرم است یا نه. مسئله این است که خبرنگار

«خانم اوکرانت» نباید سوالاتی در مورد شکنجه از او می‌نمود. خانم اوکرانت مانند

دادستان و حتی بدتر از آن مانند یک عامل تحریک و جاسوس زندان رفتار کرد.

خانم اوکرانت (خبرنگار) در روزنامه‌ی اورور روز ۹ آوریل نوشت که:

او صدا و سیمای مردی را برای جهانیان آورده است که دنیا باید آن را به یاد داشته باشد،

ما بازتاب صدای او بودیم، هویدا از زمانی که شاه دستور بازداشت او را داده بود ساکت

بود، روزنامه‌ها نه حق داشتند که در این توطئه‌ی سکوت شرکت کنند و نه اینکه اجازه

دهند زندانی سیاسی در «انزوای اجباری بیوسد».

جهت خرید فایل word به سایت www.kandoocn.com مراجعه کنید
یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۶۶۴۰۶۸۵۷ و ۰۶۶۴۱۲۶۰-۵۱۱ تماس حاصل نمایید

Filename: Document1
Directory:
Template: C:\Documents and Settings\hadi tahaghoghi\Application
Data\Microsoft\Templates\Normal.dotm
Title:
Subject:
Author: H.H
Keywords:
Comments:
Creation Date: 4/7/2012 12:13:00 PM
Change Number: 1
Last Saved On:
Last Saved By: hadi tahaghoghi
Total Editing Time: 0 Minutes
Last Printed On: 4/7/2012 12:13:00 PM
As of Last Complete Printing
Number of Pages: 30
Number of Words: 5,125 (approx.)
Number of Characters: 29,218 (approx.)